

## سیاست دموکراسی سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد امریکا (کلیتون، بوش و اوباما)<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۰۷	سید اصغر کیوان حسینی <sup>۲</sup>
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۶	راحلہ جمعہ زادہ <sup>۳</sup>
صفحات مقاله: ۵۳ - ۳۳	

### چکیده:

دموکراسی سازی، به بخش خاصی از سیاست‌های لیبرالی امریکا به‌ویژه در سال‌های بعد از جنگ سرد اشاره دارد. در این نوشتار مهم‌ترین وجوه مشترک سه دولت بعد از جنگ سرد امریکا؛ یعنی کلیتون، بوش و اوباما در حوزه‌ی دموکراسی سازی مورد بررسی قرار گرفته و تأکید می‌شود که این نوع جهت‌گیری نرم‌افزاری، به تدریج از پیوند عمیق‌تری با ملاحظه‌های امنیتی این دولت برخوردار شده و رهبران این دولت کوشیده‌اند در سایه‌ی پیشبرد رویکرد یاد شده، زمینه‌ی تحقق دغدغه‌های امنیتی موردنظر را به‌ویژه در ارتباط با مناطق اسلامی و خاورمیانه فراهم آورند.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

دموکراسی سازی، مبارزه با تروریسم، ملاحظه‌های امنیتی - دفاعی، صلح دموکراتیک.

---

۱- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای است که در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه فردوسی مشهد تصویب و اجرا شده است.  
۲- دانشیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.  
۳- کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد.

## مقدمه

سیاست خارجی آمریکا در طول سال‌های جنگ سرد و بعد از آن، همواره با آمیزه‌ای از ملاحظه‌های امنیتی - نظامی و لیبرال‌گرا همراه بوده است. در چارچوب رویکرد لیبرالی یا نرم‌افزاری، دغدغه‌های معطوف به گسترش دموکراسی یا دموکراسی‌سازی از جایگاه مهمی برخوردار است؛ رویکردی که در دهه‌ی پایانی قرن بیستم و خاصه در شرایط بعد از یازدهم سپتامبر، با تحولات جدیدی مواجه شد. نکته‌ی مهم این است که به‌رغم به قدرت رسیدن کابینه‌های مختلف دموکرات و جمهوری‌خواه در این دوره، یعنی کلینتون، بوش و اوباما، نه تنها رویکرد دموکراسی‌سازی تضعیف نشده، بلکه از روندی تکاملی خاصی نیز برخوردار شده؛ به‌گونه‌ای که سیاستمداران امریکایی دائماً کوشیده‌اند که ابعاد اعلامی و اعمال دامنه‌ی نزدیکی میان این رویکرد و دیگر سیاست‌های امنیتی - دفاعی را گسترش دهند. مواضع اخیر وزیر خارجه‌ی این دولت مبنی بر ضرورت پیوند میان توسعه و دفاع که در چارچوب مقوله‌ی دیپلماسی هوشمند از جلوه‌ی خاصی برخوردار شد؛ حکایت از همین معنا دارد. این نوشتار، با توجه به این پرسش که: «رویکرد دموکراسی‌سازی از چه جایگاهی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا برخوردار بوده؟»؛ درصدد به آزمون کشیدن این فرضیه است که: «رویکرد دموکراسی‌سازی در رفتار خارجی آمریکا در دوره‌ی بعد از جنگ سرد، از تداوم و تکامل خاصی برخوردار بوده و در عین حال، به سمت پیوند عمیق‌تری با ملاحظه‌های امنیتی هدایت شده است».

سازماندهی متن پیش‌رو نیز در قالب دو بخش اصلی قرار یافته است. بخش اول به مبحث نظری یعنی نظریه‌ی صلح دموکراتیک اختصاص یافته و دومین بخش نیز بر ویژگی‌های مشترک سه کابینه‌ی مورد نظر تمرکز دارد.

## چارچوب نظری

## «دموکراسی‌سازی» در چارچوب نظریه‌ی «صلح دموکراتیک»

دامنه‌ی زمانی بحث در خصوص ارتباط میان رفتارهای صلح‌گرایانه دولت‌ها و صلح‌آفرینی در عرصه‌ی جهانی، به قبل از «کانت» می‌رسد. در این مورد می‌توان از افرادی

چون «آگوستین قدیس» (۳۵۴ - ۴۳۰) سخن گفت. وی در چارچوب نظریه‌ی «صلح جهانی»، ضمن تأکید بر اعتقادات مذهبی انسان‌ها، باورها و رفتارهای صلح‌طلبانه‌ی آنان را مورد تأکید قرار می‌دهد (طاهری، ۱۳۷۹: ۸-۱۴۷). «امانوئل کانت» فیلسوف نامدار آلمانی (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) در مهم‌ترین رساله‌ی خود در زمینه‌ی روابط بین‌الملل یعنی «صلح پایدار» که در سال ۱۷۹۵ یعنی ۶ سال پس از وقوع انقلاب فرانسه منتشر شد، از ضرورت دموکراسی برای حکومت و اداره‌ی امور خارجی دفاع می‌کند. کانت میان صلح و نوع نظام سیاسی ارتباط برقرار کرده و «حکومت دموکراتیک» را راهی برای پرهیز از جنگ در سطح بین‌المللی معرفی و تجویز می‌کند (لیپست، ۱۳۸۳: ۱۰۷۵). او در اندیشه‌ی آن بود که خطوط اصلی یک نظم جهانی صلح‌آمیز را ترسیم کرده، دیگران را به پذیرش آن طرح فراخواند و نسبت به عواقب منفی نادیده گرفتن چنین طرحی هشدار دهد (معینی علمداری، ۱۳۸۱: ۲۶۸-۲۶۷). بنابر استدلال کانت، صلح ابدی به واسطه‌ی پذیرش «اصول تعیین‌کننده‌ی سه‌گانه‌ی صلح» یعنی جمهوری‌خواهی، احترام و تجارت، تضمین خواهد شد. هنگامی که همه‌ی ملت‌ها این اصول تعیین‌کننده را در قالب معاهده‌ای استعاری پذیرفته باشند، صلح ابدی استقرار خواهد یافت (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۹۷). بر این مبنای نخستین اصل (تعیین‌کننده‌ی صلح) عبارت است از این‌که: «نظام مدنی و داخلی دولت باید جمهوری‌خواهانه باشد (همان). منظور وی از «جمهوری‌خواهانه»، جامعه‌ای سیاسی است که سه چیز را تضمین کند:

- (۱) احترام به آزادی فردی؛
- (۲) منشأ مشترک و واحد قانون‌گذاری و تفکیک میان اقتدار اجرایی و تقنینی؛
- (۳) برابری سیاسی همه شهروندان در حل مناسبات سیاسی بر اساس اصل حق (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰).

بر این اساس، مردم در یک نظام جمهوری دارای سه هویت متفاوت و مستقل‌اند:

- انسان بودن و برخورداری از آزادی؛
- تبعه بودن و وابستگی به قانون؛ شهروند بودن؛
- برابر بودن در مقابل قانون (محمودی، ۱۳۸۳: ۳۹۱).

پس، اصل اول به نوعی برابری حقوقی میان شهروندان (اتباع دولت) منجر می‌شود که براساس آن، فرد بهره‌مند از خودمختاری اخلاقی از طریق تعیین نمایندگان، به وضع قوانینی می‌پردازد که به شکل یکسان بر همه‌ی شهروندان از جمله خودش حاکم خواهد بود؛ و چون فرد تابع قوانینی است که خود اجرای آنها را در دست ندارد، جلوی خودکامگی و جباریت نیز گرفته می‌شود (معینی علمداری، همان: ۲۷۰). بر اساس دومین اصل، دموکراسی‌ها در ارزش‌های اخلاقی مشترکی سهیم بوده و تعهداتی که بر پایه‌ی این ارزش‌ها ایجاد می‌شود، موجب شکل‌گیری اتحادیه‌ی صلح‌جویانه می‌شود. این نوع اتحادیه (صلح‌جو) محدود به پیمانی میان خود کشورهاست که افزون بر حفظ خود، جلوی جنگ‌ها را نیز گرفته و پیوسته دامنه‌ی بیشتری می‌یابد؛ به گونه‌ای که در میان خودشان «منطقه‌ی صلح» را به شکلی نهادی شکل می‌دهند. این رویکرد چشم‌انداز فکری کانت را از چارچوب‌های ملّی فراتر برد (مشیرزاده، پیشین: ۲۹). سوّمین اصل صلح دموکراتیک، وجود قانون جهان‌وطنانه را مقرر می‌دارد که باید با اتحادیه‌ی صلح‌جو به اجرا درآید. این قانون جهانی «محدود به شرایط مهمان‌نوازی جهانی خواهد بود» (لینکلتر، پیشین: ۹۵).

کانت برای تحقق و تداوم چنین نظامی که پیامد و دستاورد عدم درگیری و جنگ میان ملّت‌هاست، پیشنهادهاتی را به‌عنوان «پیش‌شرط استمرار صلح» مطرح می‌کند؛ از جمله این که هر پیمان صلحی که در آن به‌طور ضمنی و با نیت پنهان، زمینه‌سازی برای ایجاد دستاویزهایی برای جنگ‌های آینده بسته شود، از درجه‌ی اعتبار ساقط است؛ و یا ارتش‌های ثابت به تدریج منسوخ خواهند شد. نیروهای نظامی به‌گونه‌ای مداوم دولت‌ها را به جنگ تهدید می‌کنند، چراکه واقعیت وجودی آنها آمادگی برای جنگیدن است؛ و در نهایت این که هیچ کشوری با اعمال زور، در قانون اساسی و حکومت کشور دیگر دخالت نخواهد کرد (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۳۸ و عالم، ۱۳۸۴: ۳۶۷).

کانت در کنار تأکید بر مواد یاد شده به‌عنوان «قانون‌های بازدارنده» برای تحکیم صلح پایدار در روابط میان کشورها، از حقوق بین‌الملل نیز به‌عنوان مکمل تضمین‌های موجود و تقویت حزم‌اندیشی متقابل یاد می‌کند (لیپست، پیشین: ۱۰۷۵). روند مورد اشاره، شرایط را

برای سخن از مقوله‌ی «حقوق جهانی» فراهم می‌کند، حقوقی که از طریق دو منبع یعنی نظریه‌ی اقتصادی لیبرال؛ و بازار بین‌المللی به تشریح رفتارهای همیارانه در قالب وابستگی اقتصادی و تجاری می‌پردازد (دویل، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۱۰۳).

نکته‌ی بعد به گسست تاریخی باز می‌گردد که در روند توجه و استقبال از آرای کانت بروز کرده است. در واقع، هر چند نظریه‌ی صلح دموکراتیک از سابقه‌ای طولانی یعنی بیش از دو قرن برخوردار است، اما به‌طور عملی تا دهه‌ی ۸۰ مطالعه‌ی عمده‌ای در مورد آن صورت نگرفته بود. در واقع، در سال ۱۹۶۴ ایده و استدلال کانت به‌وسیله‌ی یک جرم‌شناس امریکایی به نام «دین بیست»<sup>۱</sup> مورد توجه قرار گرفت. وی به‌عنوان متخصص جرم‌شناسی، در واقع اولین کسی بود که یک تحقیق آماری درباره‌ی این ادعا که یک رابطه‌ی مثبت میان صلح و دموکراسی وجود داشته و بر این مبنا دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند، نشان داد. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۰۶). نکته‌ی مهم این‌که به رغم دستیابی به این یافته‌ی مهم آن‌هم در زمانی که رشته‌ی روابط بین‌الملل پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و «تبیین ماهیت و وقوع جنگ در نظام بین‌الملل» را موضوع اصلی خود می‌دانست، مجدداً دیدگاه کانت مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، تا این‌که در دهه‌ی ۸۰ تعدادی از کارشناسان روابط بین‌الملل در هر دو طیف موافق و مخالف این نظریه، به بحث و بررسی آن پرداختند؛ مناظره‌ای که در مسیر تأیید فرضیه‌ی کانت دیده نمی‌شد، چرا که داده‌های تاریخی ادعای محوری وی را که «دموکراسی‌ها تمایلی به جنگ ندارند»، تأیید نمی‌کرد (شیهان، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۲).

نکته‌ی نهایی به دیدگاه‌های متأخری مربوط می‌شود که از زوایای اقتصادی، فرهنگی و ..... به مکتب یاد شده پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال، «سالینگن» ضمن تأکید بر «دموکراسی» به‌عنوان شرط لازم صلح (و نه کافی)، بر ترجیحات آزادسازی اقتصادی به‌عنوان موجد همکاری و وسیع منطقه‌ای پافشاری می‌نماید (Solingen, 1998: 6-7, 281). در همین ارتباط، دیدگاه‌های هنجاری - فرهنگی تمایل دموکراسی‌ها به راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز برای حل

1- Dean Babset.

اختلاف را در قالب نوعی رفتار هنجارگرا مورد توجه قرار می‌دهند؛ روشی خاص که اساساً جنگ را به‌عنوان راه‌کاری برای حل اختلافات در میان رژیم‌های دموکراتیک نفی می‌کند (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۱۹). هرچند این نکته مترادف با نفی کامل جنگ (از سوی رژیم‌های دموکراتیک) با رژیم‌های غیر مردم‌سالار نخواهد بود (Gleditsch, 2003: 520). از زاویه دیدگاه‌های نهادی - ساختاری، چند فرض مطرح است؛ از جمله این‌که چالش‌های بین‌المللی ایجاب می‌کند که رهبران سیاسی حمایت مردم کشور را از سیاست‌های خویش جلب کنند. آنان باید حمایت گروه‌هایی را جلب کنند که به رهبران همان نوع مشروعیتی را می‌بخشند که برای اقدام بین‌المللی لازم است (اوئن، ۱۹۹۴: ۱۷۷) و یا این‌که بسیج سیاسی مناسب برای جلب حمایت سیاسی، تنها در موقعیت‌هایی به‌سرعت قابل تأمین است که بتوان آنها را به شکل مناسبی به‌عنوان موقعیت‌هایی اضطراری معرفی کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۹).

باید توجه داشت که آرای کانت به‌عنوان شالوده‌ی اصلی نظریه‌ی صلح دموکراتیک، از زوایای مختلف مورد ارزیابی و نقد واقع شده است. از جمله «و.ب. گالی» تأکید دارد که کانت میان جنگ‌های معتدل و محدود که می‌توانند صلحی پذیرفتنی و دیرپا را در پی داشته باشند و جنگ‌های تجاوزگرانه‌ای که به قتل عام و اسارت مردم و یا به کینه‌توزی‌های بی‌پایان بین‌المللی منجر می‌شوند، تمایز قائل نشده که این مسأله مترادف با عدم توجه به ضرورت پشتوانه‌ی زور یا تهدید به اعمال زور در جهت اجرای توافقات یا داوری‌های قانونی می‌باشد (گالی، ۱۳۷۲: ۱۶). «جان مرشایمر» نیز درباب اصل «عدم جنگ میان مردم‌سالاری‌ها» بیان می‌دارد که اگرچه از نظر تجربی درست است، اما دلایل مربوط به آن به «دموکراتیک بودن» ربطی ندارد (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۲۰).

#### سیاست دموکراسی‌سازی امریکایی بعد از جنگ سرد

یکی از مهم‌ترین وجوه رفتار خارجی امریکا در فضای بعد از جنگ سرد که باید از خطوط راهنمای آن نیز محسوب شود؛ رویکرد گسترش دموکراسی و اعمال نوعی مهندسی اجتماعی در مناطق و کشورهای خاص به‌ویژه در خاورمیانه می‌باشد؛ که از آن در قالب «سیاست دموکراسی‌سازی» نیز یاد کرده‌اند. رویکرد یاد شده در چارچوب سیاست خارجی هریک از

دولت‌های کلینتون، بوش و اوباما با تداوم و تغییراتی مواجه بوده، که شناخت وجوه افتراق و تشابه آن در درک بهتر این لایه از دیپلماسی نرم‌افزارگرایانه‌ی کاخ سفید راه‌گشا خواهد بود.

### طرح و پیگیری سیاست دموکراسی‌سازی در فضای نقاط عطف تاریخی

در شرایط بعد از جنگ سرد و در دوره‌ی کلینتون، در کنار آنانی که شرایط نوظهور را بستری استثنایی برای نقش‌آفرینی قدرتمندانه‌ی آمریکا می‌دیدند، برخی دیگر به این وضعیت به عنوان فرصتی برای رهایی از افول و تضعیف موقعیت جهانی این دولت به‌عنوان یک «قدرت سلطه‌گر» تلقی کرده و در مقابل، بر افزایش شانس اروپای غربی و ژاپن برای دستیابی به منصب رهبری نظام سرمایه‌داری در دهه‌ی نود تأکید داشتند. در این زمینه، نظریه‌ی «روبه نقصان و افول»<sup>۱</sup> «پل کندی»<sup>۲</sup> از نقش به‌سزایی برخوردار بود. افزون بر آن، این قبیل نظریه‌ها در کنار طرح ابهام‌هایی جدید در برابر آینده‌ی نقش‌آفرینی آمریکا، به تشدید موج جدیدی از انزواطلبی<sup>۳</sup> نیز دامن می‌زد. در این مورد می‌توان به دیدگاه بوکانان<sup>۴</sup> در سپتامبر ۱۹۹۱ اشاره کرد که بر ضرورت پایبندی این دولت به سیاست خارجی سنتی‌تر که براساس منافع (ملی) نیز جهت‌گیری شده باشد، تأکید داشت (Weigel, 1994: chapter8). برخی دیگر از تحلیلگران برای تشریح این دوره از دو مفهوم «پیروزی» و «عدم قطعیت»<sup>۵</sup> استفاده کرده‌اند. پیروزی که در دستاوردهای موفقیت‌آمیز این دولت در پایان جنگ سرد و بحران کویت ریشه داشت؛ در کنار سردرگمی‌هایی که به عواملی چون فقدان تهدید هویت‌ساز شوروی، ظهور منابع جدید نامنی، ابهام‌های موجود در روابط ایالات متحده با متحدین غربی، موج جدید جهانی شدن اقتصادی، ضرورت احیای رهبری آمریکا و .....، باز می‌گشت (Berger, 2000: 22-24). در این میان، گروهی دیگر پایبندی نسبت به ترویج و گسترش آرمان‌های لیبرالیسم و ارزش‌های محوری این کشور در گستره‌ی جهانی به‌ویژه در قالب دموکراسی‌سازی را مقدمه‌ای برای افزایش

1- Decline.

2- Kennedy, 1987.

3- New - isolationism.

4- Pat Buchanan.

5- Triumph and Uncertainty.

محبوبیت و جاذبیتش به عنوان «قدرت چیره جوی خیرخواه»<sup>۱</sup> (به ویژه در برابر دیگر رقبا) می دانستند (Layne, 2006: 14-16). برخی از این وضعیت به عنوان «مأموریت» جدید ایالات متحده بر محور وسوسه و تمایل قدیمی به «شکل دادن به سیستم بین الملل در چارچوب آرمان لیبرال دموکراتیک» یاد می کردند (Cox, 2000).

در دوره ی بوش، برخلاف موج اولیه ی انتقاد گسترده از مشی ایده آل گرای کلینتون، به ویژه مواردی چون مداخله ی بشردوستانه، ملت - دولت سازی و گسترش دموکراسی و پافشاری بعدی بر مؤلفه های واقع گرایانه (رنالیستی) به ویژه در سطح روابط میان قدرت های بزرگ (Fearon and Litin, 2004: 5)؛ شرایط تحمیلی حاصل از واقعه ی سپتامبر ۲۰۰۱، یعنی آنچه که در قالب آموزه ی مبارزه با تروریسم بر رفتار خارجی این دولت تأثیرگذار بود؛ در چارچوب پایان بخشی به چالش حاصل از بحران هویت حاصل از پایان جنگ سرد (کیوان حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۵)؛ شرایط را برای تأکید بر نوعی «ایده آلیسم محدود» از بعد «پیشبرد ارزش های مشترک در طول دیگر دولت ها» فراهم ساخت (McCormic, 2004: 201-204)؛ رویکردی که به تدریج با نمادهای آشکارتری از نرم افزارگرایی همراه شد. از سوی دیگر، اواما نیز در شرایطی به قدرت رسید که پیامدهای حاصل از دوره ی بوش، توانمندی های بالقوه و بالفعل امریکا برای پذیرش نقش رهبری جهانی، با وضعیتی استثنایی مواجه شده بود که برخی آن را از جنگ جهانی دوم بی سابقه می دانستند (Holbrooks, 2008). به همین دلیل، وی در جریان مبارزه ی انتخاباتی، بر هدف «احیای رهبری» این دولت به کمک شیوه هایی چون همکاری با دیگر دولت ها بر اساس امنیت، اعتماد و دموکراسی و ... تأکید داشت (Obama, 2007)؛ بر همین مبنا، «تغییر» به آرمان و شعار اصلی وی در جریان مبارزه ی انتخاباتی و محور نظام سیاست سازی وی (بعد از پیروزی) در حوزه های داخلی و خارجی تبدیل شد.

1- Benevolent hegemon.



## تأثیرپذیری رویکرد دموکراسی‌سازی از مضامین نظری نظریه‌ی صلح دموکراتیک

در دوره‌ی کلینتون مضامینی چون «درگیری برای دموکراسی»<sup>۱</sup> و «پیشبرد دموکراسی»<sup>۲</sup>؛ از اهمیت خاصی در خطوط راهنمای سیاست خارجی آمریکا برخوردار بود. او در کنار نقد سیاست خارجی تعارض‌آلود رقیب انتخاباتی‌اش بوش (پدر) به‌ویژه در حوزه‌ی گسترش دموکراسی و حقوق بشر که به‌زعم وی پررنگ‌سازی «سیاست قدرت» (به‌ویژه از بعد اتکای افراطی بر راهبردهای قدیمی توازن قوا) را در پی داشت (Clinton, 1991)؛ بر رابطه‌ی مستقیم میان ماهیت (کاراکتر) سیاست خارجی هر ملت و ارزش‌های محوری آن تأکید داشت؛ شرایطی که به‌زعم وی در نظم ارزشی آمریکا و مفهوم دموکراسی از اهمیت و نفوذ خاصی برخوردار بود (Cox, 2000). او جاذبه‌ی قدرتمند ایده‌آل‌های دموکراتیک آمریکا و پایداری و تداوم نهادهای سیاسی این کشور را برای مردم جهان، زمینه‌ساز تبدیل آن به «ملتی ویژه» می‌دانست و در این زمینه بر تعدیل، احتیاط و احساس مشترک به‌عنوان سازوکارهای اصلی پیشبرد دموکراسی (به‌جای توسل به جهاد ایدئولوژیکی<sup>۳</sup> بی‌پروا و تحمیل‌کننده) تأکید می‌ورزید (Clinton, 1993: 658). بعد از ۱۱ سپتامبر، آمریکا به این نتیجه رسید که دموکراتیزاسیون باعث جلوگیری از رشد تروریسم شده و ارزش‌های دموکراتیک فضای کمتری را برای این نوع حرکت‌های مخرب به‌وجود می‌آورد. در این میان «نظریه‌ی صلح دموکراتیک» بار دیگر مطرح گردید، مبنی بر این‌که دموکراسی‌ها معمولاً با یکدیگر نمی‌جنگند و از نظام استبدادی بسیار صلح‌طلب‌ترند. از این‌رو، نخبگان آمریکا با قائل بودن به فرضیه‌ی صلح دموکراتیک، سیاست خود را بر افزایش ضریب امنیتی از طریق گسترش ارزش‌های لیبرال دموکراسی به‌خصوص در منطقه‌ی خاورمیانه مبتنی کرده‌اند (سلیمانی پورلک، ۱۳۸۹: ۲۴۱). به‌عبارت دیگر، آنها معتقد بودند که برقراری دموکراسی مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی در این کشورها (عربی و اسلامی) منجر به مشابه‌سازی و یکسانی فرهنگی و ادغام

---

1- Engagement for Democracy.

2- Promotion of Democracy.

3- Crusade.

منطقه در اقتصاد جهانی به رهبری امریکا خواهد شد (منصوری، ۱۳۸۵: ۸۴). در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۰۸، مقوله‌ی «ایجاد ائتلافی از دموکراسی‌ها» از سوی اوباما مورد تأکید قرار داشت (Capthan, 2008: 97-98). وی در سخنرانی‌ای که در دانشگاه «الازهر» قاهره در ژوئن ۲۰۰۹ ایراد داشت، مواضع دموکراسی‌خواهانه‌ی خود را این‌گونه بیان کرد: «مهم‌ترین مسأله‌ای که به آن می‌پردازم دموکراسی است. من به سیستم دولتی معتقد هستم که به مردم صدا دهد، و به حکم قانون و حقوق انسان‌ها احترام بگذارد. آگاه هستم که جنجالی در مورد ترویج دموکراسی در سال‌های اخیر بوده و بیشتر آن در ارتباط با جنگ عراق است. بنابراین، بگذارید باز روشن و واضح سخن گویم: هیچ کشوری نمی‌تواند و نباید نظام حکومتی به کشور دیگر تحمیل کند. اما این از تعهد من نسبت به دولت‌هایی که منعکس‌کننده‌ی خواست مردمان‌شان هستند، نمی‌کاهد» (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۱۶).

#### تقید به دموکراسی‌سازی در چارچوب اسناد امنیت ملی

اسناد امنیت ملی امریکا، یکی از بهترین منابع برای ارزیابی مواضع رسمی لیبرالی دولت‌ها در خصوص دموکراسی می‌باشد؛ بررسی اسناد مزبور در دوره‌های سه‌گانه‌ی کلیتون، بوش و اوباما نشان می‌دهد توجه به مقوله‌های لیبرالی از جمله دموکراسی‌سازی همواره از محورهای مورد توجه بوده؛ هرچند بسته به فراخور زمان و شرایط حاصل از آن، از شدت و ضعف برخوردار بوده است. در زمان کلیتون باید گفت که در تمامی اسناد امنیتی که در اولین دوره‌ی ریاست‌جمهوری وی یعنی تا سال ۱۹۹۶ ارائه شده، «درگیری»<sup>۱</sup> و «گسترش»<sup>۲</sup> دو مضمون و در واقع دو اصل هدایت‌کننده‌ی آن می‌باشد؛ که بر جهت‌گیری کلی اسناد امنیتی اشراف دارد (کیوان‌حسینی، ۱۳۹۰). در دوره‌ی بوش، سند راهبرد امنیت ملی امریکا که در سایه‌ی هدایت فکری گروه نومحافظه‌کار همکار وی تهیه و تنظیم شد و در سپتامبر سال ۲۰۰۲ منتشر گردید، معتبرترین گواه رسمی برای آشنایی با مواضع لیبرالی او (بوش) در خصوص

1- Engagement.

2- Enlargement.

ترویج دموکراسی باید تلقی شود (Jervis, 2003: 366). این نکته در دومین سند امنیتی که در ۱۶ مارس سال ۲۰۰۶ و با تأکید بر بازبینی و نوسازی سند قبلی منتشر شد؛ قابل پیگیری است. از جمله به‌منظور ریشه‌کنی استبداد و بسط دموکراسی مؤثر، به ۱۳ روش توجه شده که از تبلیغ و ترویج گرفته تا حمایت مالی و امکانات، آموزش نیروهای مسلح کشورهای هم‌پیمان، سرمایه‌گذاری مستقیم، تخطئه و تقبیح در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی را در برمی‌گیرد. از این‌رو، برخلاف سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۰۲ که در آن اشاعه‌ی دموکراسی یکی از اهداف راهبردی آمریکا تلقی شده بود، در سند سال ۲۰۰۶ این امر به‌عنوان مهم‌ترین شاخص مورد تأکید قرار داشت (نائینی، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۸). در دوره‌ی اوباما نیز سند راهبرد امنیتی که در سال ۲۰۱۰ ارائه شد؛ به نکاتی در همین مورد تأکید دارد؛ چنان‌که نویسندگان آن در حوزه‌ی مباحث امنیتی، در کنار تأکید بر تهدید تروریسم به‌ویژه تروریسم هسته‌ای، بر حساسیت این دولت نسبت به شرایط داخلی دولت‌ها اصرار شده و بر این مبنا، کمک به کشورهای چون افغانستان و عراق که با نبود یا ضعف دموکراسی، بی‌ثباتی داخلی و ناامنی مواجهند، از اولویت‌های امنیتی واشنگتن تلقی کرده‌اند (NSS, 2010).

#### اهتمام به مفهوم‌سازی در عرصه‌ی دموکراسی‌سازی

تقید به دموکراسی و پیشبرد آن در مناطق مختلف؛ علاوه بر جنبه‌های اعمالی؛ در حوزه‌ی نظریه و مفهوم‌سازی نیز مورد توجه بوده است؛ در واقع می‌توان عنوان نمود که دموکراسی‌سازی در عرصه‌ی مفهومی ارتقا یافته و در این خصوص مفاهیم جدیدی مطرح شده است. «آنتونی لیک» مشاور وقت امنیت ملی کلینتون در بخشی از بیانات خود ضمن تأکید بر مضامینی چون تقویت جامعه‌ی بزرگ دموکراسی‌های بازار، کمک به تقویت و استحکام دموکراسی‌های جدید و اقتصادهای بازار، به حداقل رساندن توانایی تهدیدزایی دولت‌های خارج از چرخه‌ی دموکراسی و اقتصاد بازار؛ مفهوم «دولت‌های عقب‌گرا»<sup>۱</sup> را مطرح می‌کند (Lake, 1993). در همین ارتباط، از تعبیر «سلطه‌ی ایدئولوژیکی آمریکا» در قالب لیبرال

1- Backlash States.

دموکراسی جهان‌گرا یا ویلسون‌گرایی عملگرا نیز سخن گفته شده که سنگ زیربنای آن را گسترش دموکراسی و تجارت آزاد، دفاع از پیشبرد حقوق بشر و سرانجام قرنطینه کردن کشورهای سرکش تشکیل می‌داد (Carothers, 1995: 13) و (اخوان‌زنجانی، ۱۳۷۶: ۶۷-۶۸). رویکرد لیبرالی بوش در ارتباط با دموکراسی‌سازی خاصه در ارتباط با حمله‌ی نظامی به عراق، به نقطه‌ی تلاقی سه مفهوم «دولت ضعیف یا فرومانده»<sup>۱</sup> «تغییر رژیم»<sup>۲</sup>، و «دولت‌سازی»<sup>۳</sup> تبدیل شد (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۴). اواما نیز در چارچوب سیاست تغییر و تعبیه‌ی رویکرد دموکراسی‌گرایی در آن، از تعبیری چون «دیپلماسی هوشمند» سخن گفت که در مباحث بعدی به آن توجه بیشتری خواهد شد.

#### تحول دیپلماسی در راستای دموکراسی‌سازی

در راستای بهره‌گیری از شیوه‌های دیپلماتیک برای پیشبرد و تحقق اهداف ناظر بر دموکراسی‌سازی، رهبران بعد از جنگ سرد امریکا از سازوکارهای گوناگونی بهره برده‌اند. کلیتون در سال ۱۹۹۷ یکی از عوامل اصولی مأموریت وزیر خارجه‌ی جدید (آلبرایت) را در تحقق نوعی «دیپلماسی ممتاز»<sup>۴</sup> در پیشبرد صلح، توسعه‌ی حاکمیت قانون و رویارویی با تخلف از حقوق بشر به‌طور بین‌المللی شناخته شده، مورد تأکید قرار می‌دهد. در این ارتباط، روند بازنگری در رفتار دیپلماتیک، در دومین دوره‌ی رهبری بوش با تحول خاصی روبه‌رو شد. نگرش جدید «رایس» وزیر امور خارجه‌ی وقت به دیپلماسی در قالب «دیپلماسی تحولی»<sup>۵</sup> (Rice, 2006)، راه‌کارهای مرسوم پیشبرد دموکراسی را که در «برنامه‌های کمک اقتصادی» و «مداخله‌ی نظامی» خلاصه می‌کرد، به حوزه‌ی جدید «تغییر رژیم» سوق داد، راه‌کاری که تحول رژیم‌های دیکتاتوری به‌سوی (رژیم) دموکراتیک مد نظر داشت (Adesnik & Mcfaul, 2006: 7-8jk). از این زاویه، دیپلماسی مقوله‌ای فراتر

- 
- 1- Weak or failed states.
  - 2- Regime change.
  - 3- State-building.
  - 4- First - Class Diplomacy.
  - 5- Transformational Diplomacy.

از «رفتارسازی»<sup>۱</sup> تلقی شده و باید آن را پدیده‌ای دانست که به‌طور تفکیک‌ناپذیری با پویایی‌های قدرت پیوند خورده است. بنابراین، باید برای تحقق یک دیپلماسی موفق، به بستر یا متن راهبردی آن نیز توجه داشت (Acrocker, 2007: 162-163). ناگفته نماند که دیپلماسی عمومی یکی از راه‌کارهای نرم‌افزاری است که دولت بوش به‌ویژه بعد از حمله به عراق، برای اصلاح تصویر کشورش در جهان عربی و اسلامی از آن بهره می‌برد (Lynch, 2003: 90). در دوره‌ی اوباما نیز همین روند ادامه یافت. در این مورد «هیلاری کلینتون» وزیر امور خارجه، از مفهوم «دیپلماسی هوشمند» به‌عنوان چارچوب مفهومی و تحلیلی نام می‌برد که از اولین روزهای قدرت‌یابی کابینه‌ی جدید، مد نظر قرار گرفت. از نظر وی، این نوع دیپلماسی زمینه‌های ارتقای سطح روابط دیپلماتیک را فراهم آورده و به بستری مناسب برای افزایش (ارتباطات) توسعه‌محور تبدیل شد، توسعه‌گرایی که در کنار امر دفاع به پیش می‌رفت. برآیند این نوع دیپلماسی به گره‌گشایی از چالش‌های بین‌المللی کمک کرده، قدرت مدنی آمریکا را تقویت نموده و در توازن بهتری نیز با قدرت نظامی این کشور قرار می‌گرفت. کارکرد دیگر دیپلماسی یاد شده به بازتعریف نقش نهادهای فعال در حوزه‌ی رفتار خارجی این دولت خاصه «آژانس امریکایی توسعه‌ی بین‌المللی»<sup>۲</sup> مربوط می‌شد. ناگفته نماند که در جولای سال ۲۰۰۹ (از سوی وزیر خارجه) گزارشی تحت عنوان «اولین بررسی چهارسالانه‌ی دیپلماسی و توسعه»<sup>۳</sup> به‌عنوان سازوکاری برای نوسازی وزارت خارجه و آژانس ارائه شد؛ که هدف آن بازنگری در اولویت‌های دیپلماتیک و توسعه خلاصه می‌شد؛ به‌گونه‌ای که به بهبود روند ساختن مردم، ساختارها، روندها و منابع امروز کمک کرده و به حل چالش‌های جهانی در سال‌های پیش‌رو منجر شود. در چارچوب گزارش مزبور، بر تقویت ارتباط متقابل، هماهنگی و مکمل میان دو حوزه‌ی دیپلماسی و توسعه تأکید شده، به‌گونه‌ای که شرایط برای پیش‌بینی گزینه‌های راهبردی آتی و منابع مورد نیاز فراهم گردد (Rodham Clinton, 2010: 13-14).

دموکراسی سازی در بستر پیوند میان آرمان‌گرایی (ایده‌آلیسم) و واقع‌گرایی

1- Deal making.

2- USAID.

3- The First Quadrennial Diplomacy and Development Review (QDDR).

کابینه‌ی کلینتون ضمن تأکید بر گسترش دموکراسی، بر پراگماتیک بودن راهبرد امریکا تأکید و اذعان می‌کرد که منافع این کشور در دموکراسی و بازار متوقف نمی‌شود و در مواردی امریکا را به دفاع از دولت‌های غیردموکراتیک ناگزیر می‌سازد. در این ارتباط، می‌توان به رویکرد وی نسبت به «مداخله‌ی بشردوستانه»<sup>۱</sup> توجه کرد (Hitchens, 2008: 157-163)؛ آن‌چه که در ارتباط با بحران سومالی در سال ۱۹۹۴ شکل گرفت، رخ داد (آقایی، ۱۳۷۵). گروه همکار بوش به‌ویژه کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه‌ی کابینه‌ی وی نیز در سال‌های بعد از ۲۰۰۴، ضرورت هم‌پیوندی میان عناصر آرمان‌گرا و مؤلفه‌های قدرت‌محور را مورد تأکید قرار می‌داد؛ رویکردی محوری که در چارچوب سند امنیت ملی (سپتامبر ۲۰۰۲) نیز تعبیه شده بود. بر این اساس، رویکرد لیبرالی چون «توسعه‌ی دموکراسی‌سازی»، از هم‌سازی مناسبی با «جنگ پیشگیری‌کننده» برخوردار بود. ناگفته نماند که وی در چارچوب مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۸ ارائه داد، دوباره از رویکرد یاد شده دفاع کرده و آن را به‌عنوان ضرورتی برای دستورکار رئیس‌جمهور بعدی می‌دانست (Rice, 2008). در این ارتباط، «لین» و «دوئک» در قالب دو اثری که در سال ۲۰۰۶ منتشر شد (Layne, 2006 & Dueck, 2006)، ماهیت واقعی الگوی مدیریت آشتی‌طلبانه میان دو رویکرد آرمان‌گرا و واقع‌گرا را در عرصه‌ی عملی سیاست‌گذاری خارجی امریکا به‌ویژه در دوره‌ی بوش، مورد ارزیابی و نقد قرار دادند. در همین مورد، «جان گدیس» رویکرد نبرد پیش‌دستانه‌ی بوش را نمادی از تمایل به نقض اصل مقدس حاکمیت در نظام بین‌الملل دانست، رفتاری که به تحریک خشم دیگران منجر شد و احساس ناامنی را به شهروندان دیگر جوامع القا کرد (Gaddis, 2005: 5).

#### پافشاری بر خاورمیانه به عنوان مهمترین مخاطب رویکرد دموکراسی‌گرایی

با توجه به ویژگی‌های چند بعدی و در هم تنیده‌ی خاورمیانه و خاصه جایگاه حیاتی آن در سیاست خارجی امریکا، در طول دوره‌ی بعد از جنگ سرد، همواره این منطقه از مهم‌ترین مخاطبین رفتار خارجی این دولت به‌ویژه از بعد سیاست دموکراسی‌گرایی و گسترش دموکراسی بوده است.

1- Humanitarian intervention.

سیاست مهار دوجانبه در دوره‌ی کلیتون که رویکرد اعمال محدودیت علیه عراق و ایران را در پی داشت، یکی از مهم‌ترین اقدامات این دولت برای رویارویی با تهران بود؛ حرکتی که در چارچوب پافشاری بر مجموعه‌ای از اتهامات به ایران از جمله اتهام نقض حقوق بشر طراحی و اعمال شد (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۵: ۲۶۱-۲۶۳). در همین مورد، می‌توان از سیاست «اصلاحات سیاسی محدود» در منطقه‌ی خاورمیانه سخن گفت؛ چرا که از منظر سیاستمداران وقت امریکا، رشد بی‌رویه‌ی دموکراسی، رادیکالیسم را در منطقه تقویت می‌کرد (Hawthorne, April 2004: 2). در میان پیامدهای واقعی‌ی یازده‌ی سپتامبر بر الگوی حاکم بر رفتار خارجی امریکا، تقویت جهت‌گیری نرم‌افزارگرا در قالب گسترش دموکراسی در خاورمیانه قابل تأمل می‌باشد. رویکرد دموکراسی‌سازی خاورمیانه که در چارچوب راهبرد مبارزه با تروریسم معنا می‌یافت، بر این منطق استوار بود که تروریسم با وجود تجلیات عینی سخت‌افزاری، از بنیان‌ها و شالوده‌های نرم‌افزاری غیرمادی و ذهنی - روانی برخوردار است. بنابراین، مکانیسم‌های نظامی و سخت‌افزاری فقط بخشی از راهبرد مبارزه با تروریسم را تشکیل داده و بخش دیگر آن، متحول کردن ایده‌های زیربنایی تروریسم از طریق ایده‌های لیبرالیستی است. بدین ترتیب، آمریکایی‌ها با دگرگون کردن بنیادی چارچوب‌های حاکم در محیط‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه، در کنار به‌کارگیری چهار ساختار بنیادین قدرت، یعنی قدرت ساختاری امنیتی، قدرت ساختاری مالی، قدرت ساختاری فناوری و قدرت ساختاری تولید، در بازتعریف اساسی از اهداف آمریکا به قدرت ساختاری ارزشی هم توجه کردند (دهشیار، ۱۳۸۴: ۹-۸). در این میان تبدیل کردن عراق به صحنه‌ی عملی بهره‌گیری از سیاست تغییر رژیم به‌عنوان نقطه‌ی آغازین راهبرد تقویت روند دموکراسی در خاورمیانه، نوعی آزمایشگاه هنجارسازی در این منطقه و نقطه‌ی عطفی در انقلاب جهانی دموکراتیک محسوب می‌شد (سلیمانی پورلک، همان: ۱۰۸). در این ارتباط، باید از «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ» به‌عنوان مهم‌ترین راه‌کار پیشبرد سیاست دموکراسی‌سازی در منطقه سخن گفت. طرح مزبور که برای نخستین بار در فوریه‌ی ۲۰۰۳ اعلام شد، با هدف مهار ریشه‌های فرهنگی - اجتماعی رفتارهای تروریستی و روند رو به تزاید بنیادگرایی دینی در این حوزه‌ی جغرافیایی اشاره داشته و در عین حال، بر اراده‌ی این دولت مبنی بر تغییر چشم‌انداز سیاسی و

اقتصادی منطقه‌ای بسیار بزرگ که از موریتانی تا پاکستان را در برمی‌گیرد، تأکید داشت (کروآزیه، ۱۳۸۴: ۱۰-۱۲). در انتها می‌توان از تأکید اوباما بر جهان اسلام و خاورمیانه از اولین روزهای بعد پیروزی در انتخابات سخن گفت. در این مورد سخنرانی‌های وی در قاهره و آنکارا و پافشاری‌اش بر ضرورت زمینه‌سازی برای ترویج دموکراسی در این مناطق، قابل توجه است.

### نتیجه‌گیری

تشریح رفتار خارجی دولت امریکا از بُعد دموکراسی‌گرایی و بررسی مواضع اعلامی این دولت در حوزه‌ی نرم‌افزاری گسترش دموکراسی، حداقل از دو بُعد قابل توجه است. از یک‌سو، این نوع نگرش از جایگاهی معمول در عرصه‌ی ایده‌پردازی برخوردار بوده و طیف گسترده‌ای از تحلیلگران در غرب و مناطق در حال توسعه را مجذوب خود ساخته است. دامنه‌ی این نوع جاذبیت حتی در سطح مباحث و محافل آکادمیک، می‌تواند تا جایی پیش رود که ابعاد مخرب و ویرانگر این نوع نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی این دولت و به‌ویژه در ارتباط با برخی مناطق حساس چون خاورمیانه و خلیج فارس، مغفول واقع شده و در نهایت تصویری کاملاً سازنده و خیرخواهانه از امریکا پدیدار شود. اما از سوی دیگر، منطبق بر هر نوع نظام تصمیم‌سازی امنیتی و دفاعی آنهم در شرایط پیچیده‌ی کنونی، اقتضا می‌نماید که از این نوع ساده‌انگاری دست کشید و حداقل بر مبنای مواضع آشکار و اعلامی تصمیم‌سازان این دولت، که به تعدادی از مصادیق آن در متن اشاره رفت، به لایه‌های درونی آن پرداخت. از این زاویه، می‌توان گفت که در چارچوب سیاست‌سازی خارجی امریکا در سال‌های بعد از جنگ سرد، اعم از کابینه‌های دموکرات و جمهوری‌خواه، رویکرد دموکراسی‌سازی به تدریج از پیوند بنیادی‌تری با ملاحظه‌های امنیتی - دفاعی برخوردار شده است. بر این مبنای سعی شده که در قالب اتخاذ سازوکاری چون دیپلماسی تحول‌پذیر و هوشمند، الگوی ایجاد هم‌پیوندی درونی میان منابع سخت و نرم قدرت را به پیش برند. در این شرایط، مهندسی فرهنگی جوامع مخاطب به‌ویژه در حوزه‌های جهان اسلام و خاصه خاورمیانه، مانند آنچه در چارچوب اهداف ناظر بر اشغال نظامی عراق مد نظر بود، به مقدمه‌ای مناسب برای بازسازی تصویر و



نقش آمریکا در نزد افکار عمومی این جوامع تبدیل شد، انگیزه‌های فعال‌ساز گرایش‌های امریکاستیز را تضعیف کرده، جریان‌های مغایر با شتون دموکراتیک امریکایی را مهار ساخته و در نهایت، طیفی از رفتارهای صلح‌طلبانه در مسیر منافع مطلوب این دولت را موجب می‌شود. آنچه که در بالا آمد، به هیچ عنوان نباید مترادف با بی‌تفاوتی و اغماض از آثار مهم سیاست‌های آمریکا بر محور گسترش دموکراسی تلقی شود. این مهم به‌ویژه در ارتباط با مناطقی چون افغانستان و عراق و نیز آنچه که در عرصه‌ی تحولات کنونی منطقه بروز یافته، از اهمیت بیشتری برخوردار است. به‌عبارت دیگر، منطق ناظر بر این نوشتار تأکید دارد که برای دستیابی به نگرشی امنیتی - دفاعی جامع‌نگر و فراگیر، به‌ویژه در ارتباط با روند پرفراز و نشیب تحولات در فضای کنونی خاورمیانه و جهان اسلام، ضروری است که پیامدهای این بخش از رفتارهای نرم‌افزاری آمریکا را در بستری از تحلیل‌های علمی - کاربردی مورد مذاقه قرار داد و از نوع سطحی‌نگری که دامنه و عمق برآوردهای مزبور را با چالش و انحراف مواجه می‌نماید، پرهیز کرد.

## منابع

## فارسی

- ۱- اخوان زنجانی، داریوش، (۱۳۷۶)، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۱.
- ۲- آقای، داوود، (۱۳۷۵)، «عملکرد شورای امنیت در قبال بحران سومالی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۶-۱۰۵.
- ۳- اوئن، جان، (۱۹۹۴)، «چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم سالاری‌ها می‌شود»، در کتاب: لینکلتر، آندرو (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۴- دهشیار، حسین، (۱۳۸۴)، «هابزی‌های لیبرال در سیاست خارجی آمریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۳۰-۱.
- ۵- دوپل، مایکل، (۱۹۸۳)، «کانت، میراث‌های لیبرالی، و امور خارجی»، در کتاب: لینکلتر، آندرو (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۶- رنگر، ان‌جی، (۱۳۸۲)، «نظریه سیاسی و مسأله نظم جهانی»، ترجمه: لیدا سازگار، تهران: نشر دفتر.
- ۷- سلیمانی پورلک، فاطمه، (۱۳۸۹)، «قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا»، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸- شیهان، مایکل، (۱۳۸۸)، «امنیت بین‌الملل»، ترجمه: سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۹- طاهایی، جواد، (۱۳۸۸)، «روندها و نظریه‌های دموکراتیک در روابط بین‌الملل»، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۱۰- طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب»، تهران: قومس.
- ۱۱- عالم، عبدالرحمن، (چاپ هشتم ۱۳۸۴)، «تاریخ فلسفه سیاسی غرب»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- ۱۲- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۴)، «جایگاه سیاست تغییر رژیم در رویکرد امنیتی آمریکا»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال ۱۳، شماره ۳.
- ۱۳- کروآزیه، کاترین، (۱۳۸۴)، «دکترین بوش برای دگرگونی در خاورمیانه بزرگ: از آرمان‌گرایی تا عمل‌گرایی»، ترجمه: بابک میرخلیل ارشادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۴- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۵)، «واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا ۲۰۰۸-۱۹۴۵»، تهران: موسسه آموزش و تحقیقات صنایع دفاعی مرکز آینده پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- ۱۵- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۸۷)، «جایگاه افغانستان در سیاست‌های نرم‌افزاری آمریکا»، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور، سال اول، شماره ۱.
- ۱۶- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۹۰)، «بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بیل کلینتون»، در کتاب آمریکا ۱۰، تهران: موسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- ۱۷- گالی، و.ب، (۱۳۷۲)، «فیلسوفان جنگ و صلح»، ترجمه: محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۸- لپیست، سیمور مارتین، (۱۳۸۳)، «دموکراسی»، ترجمه: کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۹- لینکلین، اندرو، (۱۳۸۵)، «صلح لیبرالی»، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۰- محمودی، علی، (۱۳۸۳)، «فلسفه‌ی سیاسی کانت: اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاق»، تهران: نگاه معاصر.
- ۲۱- محمودی، سیدعلی، (۱۳۸۵)، «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۰.
- ۲۲- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۵)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران: سمت.
- ۲۳- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۸۱)، «کانت‌گرایی، فراکانت‌گرایی و نظم جهانی»، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷.
- ۲۴- ملکی، محمدرضا و فرزاد محمدزاده ابراهیمی، (۱۳۸۹)، «روابط ویژه ایالات متحده - اسرائیل و سیاست خاورمیانه‌ای دولت باراک اوباما»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم.
- ۲۵- منصور، جواد، (۱۳۸۵)، «آمریکا و خاورمیانه»، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- ۲۶- نائینی، علی‌محمد، (۱۳۸۸)، «ابعاد تهدید نرم در استراتژی امنیت ملی آمریکا»، فصلنامه عملیات روانی، سال ششم، شماره ۲۱.

#### انگلیسی

- 27- Acrocker, Chester, (2007), "*The Art of Peace*", Foreign Affairs, VOL.86, No.4.
- 28- Adesnik, D and M. Mcfaul, (2006), "*Engaging Autocratic Allies to Promote Democracy*", The Washington Quarterly.
- 29- Berger, Samuel R, (2000), "*A Foreign Policy for the Global Age*", Foreign Policy, Vol.79, No6.

- 30- Carothers, Thomas, (1995), "**Democracy Promotion under Clinton**", Washington Quarterly, Vol. 18, No. 4.
- 31- Clinton, Bill, (1993), "**American Foreign Policy and Democratic Idea**", Orbis, Vol.37, No.4.
- 32- Clinton, Bill, (December 12, 1991), "**A New Covenant for American Security**", Speech at Georgetown University, Washington D.C.
- 33- Cox, Micheal, (2000), "**Wilsonianism Resurgent?, The Clinton Administration and American Democracy Promotion in the late 20 Century**", in Columbia International Affairs online (CLAO).
- 34- Dueck, Colin, (2006), "**Reluctant Crusader: Power, Culture and Change in American Grand Strategy**", Princeton University Press.
- 35- Fearon, James and David Laitin, (2004), "**Neotrusteeship and the Problem of Weak States**", International Security, Vol.28, No.4.
- 36- Gaddis, John L., (2005), "**Grand Strategy in the Second Term**", Foreign Affairs, Vol. 84, No. 1.
- 37- Gleditsch, Peter, (1992), "**Democracy and peace**", Journal of Peace Research, Vol. 29, No.4.
- 38- Hitchens, Christopher, (2008), "**Just Causes the Case for Humanitarian Intervention**", Foreign Policy, Vol.87, No.5.
- 39- Holbrooks, Richard, (2008), "**The Next President, Mastering a Daunting Agenda**", Foreign Affairs.
- 40- Howthron, Amy, (2004), "**Do We Want Democracy in the Middle East?**", Available at: [http://: www.ceip.org](http://www.ceip.org).
- 41- Jervis, Robert, (2003), "**Understanding the Bush Doctrine**", Political Science Quarterly, Vol.118, No.3.
- 42- Kennedy, Paul, (1987), "**The Rise and Fall of the Great Power: Economic Change and Military Conflict From 1500 to 2000**", New York: Random House.
- 43- Lake, Anthony, (1993), "**From Containment to Enlargement**", in, (<http://www.mtholyork.edu/acad/inte/Lakedoc.html>).
- 44- Layne, Christopher, (2006), "**The Peace of Illusions: American Grand Strategy From 1940 to the present**", Cornell University Press.
- 45- Layne, Christopher, (2006), "**The Unipolar Illusion Revisited**", International Security, Vol.32, No.2.
- 46- Lynch, Marc, (2003), "**Taking Arabs Seriously**", Foreign Affairs, Vol.82, No. 5.

- 47- Mccormic,James, (2004), "**The Foreign Policy of the Bush Administration**", in Steven E. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- 48- Obama, Barak, (2007), "**Renewing American Leadership**", Foreign Affairs.
- 49- Ric, Condoleezza, (2006), "**Transformational Diplomacy**", Washington,D.C, <http://www.state.gov/secretary/rm/2006/59306.htm>.
- 50- Rice, Condoleeza, (2008), "**Rethinking The National Interest**", American Realism For a New World, Foreign Affairs, Vol. 87, No. a.
- 51- Rodham Clinton, (2010), "**Leading Through Civilian Power, Redefining American Diplomacy and Development**", Foreign Affairs , Vol. 89, No. 6.
- 52- Solingen, 1998: 6\_7,281 Regional Orders at Century s Down Spiro, David (1994), "**the insignificance of the liberal peace**", International Security, Vol.19, No.2.
- 53- "**The National Security of the U.S of America**" (Nss),(May 2010).
- 54- Weigel, G, (1994), "**Idealism Without Illusions, United States Foreign Policy in the 1990s**", Washington D.C: Ethics and Public Policy.

